



دیدنی ها را دیده و شنیدنی ها را شنیده اید...

زندگینامه خودنوشت شهید مدرس

آنچه در پی می آید زندگینامه خودنوشت شهید آیت الله سید حسین مدرس است که در پاسخ به درخواست مدیر مسئول روزنامه مرقوم داشته اند. این متن در مورخه ۸ آبان ماه ۱۳۹۶ (شماره ۲۴۶) این جریده منتشر شده است.

می خواهم که به همین قسم بقیه عمر را مشغول باشم. بعد از مراجعت از عتبات، در اصفهان فقط از امورات اجتماعی مباحثه و تدریس را اختیار کرده بودم تا زمان انقلاب استبداد به مشروطه، مجبوراً اوضاع دیگری پیش آمد که می توان گفت (اتسع الخرق علی الراقع) بر حسب امر حجج اسلام عتبات عالیات و دعوت دوره دوم مجلس شورای ملی به عنوان طراز اول نظارت مجلس شورای ملی به تهران آمدم و دوره های مجلس را تا حال ادراک کرده ام. دیدنی ها را دیده اید و شنیده ها را شنیده اید. در مدت چند سال انقلاب از جمله وقایعی که بر من روی داده دو سال مهاجرت است با مجاهدین ایرانی در جنگ عمومی که به مسافرت عراق عرب و سوریه و اسلامبول منتهی شد که تفصیل آن را مجالی باید و نیز دو دفعه مورد حمله شدم، یکی در اصفهان که در مدرسه جده بزرگ و در وسط روز چهار تیر تفنگ به من انداختند، ولی موفق نشدند و آنها را تعقیب نکردم و مرتبه دوم سال گذشته بود که جنب مدرسه سپهسالار، اول آفتاب که به جهت تدریس به مدرسه می رفتم، در همین ایام تقریباً ده نفر مرا احاطه نمودند و فی الحقیقه تیرباران کردند. از تیرهای زیاد که انداختند چهار عدد کاری شد. سه عدد به دست چپ، مقارن پهلو جنب همدیگر زیر مرفق و بالای مرفق و زیر شانه. حقیقتاً تیراندازان قابلی بودند. در هدف کردن قلب خطا نکردند، ولی مشیت الله سبب را بی اثر نمود. یک عدد هم به مرفق دست راست خورد.

ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.
فی شهر ربیع الثانی ۱۳۴۶

مدرس

فرمودند. بعد از واقعه دخانیه به عتبات عالیات مشرف شدم. بعد از تشریف به حضور آیت الله حاجی میرزا حسن شیرازی رحمت الله علیه، به جهت تحصیل، توقف در نجف اشرف را اختیار کردم. تشریف من در عتبات تقریباً هفت سال شد. بعد مراجعت به اصفهان نمودم. در مدرسه جده کوچک مدرسه ای است به این اسم در اصفهان، مشغول تدریس فقه و اصول شدم به ترتیبی که فعلاً هم در مدرسه سپهسالار مشغولم و از خداوند توفیق

حسین مدرس

● **جنب مدرسه سپهسالار، اول آفتاب که به جهت تدریس به مدرسه می رفتم، در همین ایام تقریباً ده نفر مرا احاطه نمودند و فی الحقیقه تیرباران کردند. از تیرهای زیاد که انداختند چهار عدد کاری شد. سه عدد به دست چپ، مقارن پهلو جنب همدیگر زیر مرفق و بالای مرفق و زیر شانه. حقیقتاً تیراندازان قابلی بودند. در هدف کردن قلب خطا نکردند، ولی مشیت الله سبب را بی اثر نمود.**

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت با شرافت مدیر محترم روزنامه اطلاعات و فقه الله تعالی. تقاضا فرموده بودید سرگذشت خودم را از لحاظ شریف بگذرانم. اجابت، به نحو اختصار تصدیق می دهم: ولادت من در حدود یک هزار و دویست هشتاد و هفت هجری است و تقریباً شصت سال زندگانی را طی نموده ام، مولد من در قریه سرابه کچو از توابع اردستان، پدرم اسماعیل، جدم میر عبدالباقی از طایفه میر عابدین بودند که فعلاً هم اکثر آنها در آن قریه ساکن می باشند؛ از سادات طباطبائی و اصلاً زواره ای. شغل پدر و جد منبر و تبلیغ احکام الهی، جد ابی من میرعبدالباقی از زهاد محسوب بودند و مهاجرت به قمشه واقع در جنوب اصفهان در خط و طریق فارسی نمودند. مرا هم در سن شش سالگی تقریباً به جهت تربیت هجرت داده، به قمشه نزد خود بردند. سن صباوت را خدمت آن بزرگوار به سر برده، ۱۴ سال تقریباً از عمرم گذشت که جدم مرحوم شد. حسب الوصیه آن مرحوم تقریباً در سن ۱۶ سالگی به جهت تحصیل به اصفهان آمدم. سیزده سال در اصفهان مشغول تحصیل بودم. در سن ۲۱ سالگی پدرم مرحوم شد. مدت توقف در اصفهان قریب ۱۳ سال شد. قریب سی نفر استاد را در این مدت در علوم عربیه و فقه و اصول و معقول درک کردم که از برجسته آنها در علوم عربیه مرحوم آقا میرزا عبدالعلی هرنزی نحوی بوده که تقریباً ۸۰ سال عمر داشته، صاحب تصانیف زیاد است، ولی از بی اقبالی دنیا مهجور ماندند و در علم معقول، مرحومین جهانگیر خان قشقای و آخوند ملا محمد کاشانی که هر دو عمر خود را در مدرسه صدر اصفهان به آخر رسانیده، به وضع زهد دنیا را وداع